



هفت کاری که به عنوان نسبی‌گر در اخلاق نمی‌توانید انجام دهید

نسبی‌گرایی نقد رفتار دیگران را غیرممکن می‌سازد، چرا که نسبی‌گرایی نهایتاً وجود «کار نادرست» را نفی می‌کند. در نسبی‌گرایی، عدالت و انصاف دو مفهومی هستند که مطلقاً هیچ معنایی ندارند.

نسبی‌گرایی نقد رفتار دیگران را غیرممکن می‌سازد، چرا که نسبی‌گرایی نهایتاً وجود «کار نادرست» را نفی می‌کند. در نسبی‌گرایی، عدالت و انصاف دو مفهومی هستند که مطلقاً هیچ معنایی ندارند.

خبرگزاری مهر- متن زیر یادداشتی است از گرگ کوکل، رئیس موسسه دفاع از عقل، که توسط زهیر باقری نوع پرست ترجمه شده است؛

خب تصمیم گرفته اید در اخلاق نسبی‌گر باشید. بسیار خوب! چه چیزی بهتر از اینکه هر کاری که فکر می‌کنید درست است را انجام دهید؟ چه چیزی بدتر از اینکه به کسی اجازه بدهید به شما بگوید چه کاری را باید انجام دهید و چه کاری را نباید انجام دهید؟ علاوه بر این، نسبی‌گرایی یکی از راحت‌ترین نگرش‌هایی است که می‌توان نسبت به جهان اتخاذ کرد: تنها کافی است دیگران را به حال خود بگذاری و از دیگران هم بخواهی که در قبال تو چنین کنند، و دیگر هیچ گاه نباید نگران باشی که آیا اعمال درست هستند یا غلط. در واقع، به عنوان نسبی‌گر در اخلاق هفت کار را نمی‌توانید انجام دهید. صرفاً از قواعدی که در ادامه می‌آید پیروی کنید و برای همیشه از شر مطلق‌ها رها خواهید شد!

قاعده اول: نسبی‌گراها نمی‌توانند دیگران را به انجام کار نادرست متهم کنند

نسبی‌گرایی نقد رفتار دیگران را غیرممکن می‌سازد، چرا که نسبی‌گرایی نهایتاً وجود «کار نادرست» را نفی می‌کند. به عبارت دیگر، اگر بر این باور هستید که اخلاق چیزی بیش از تعریف شخصی نیست، دیگر هیچ گاه نمی‌توانید اعمال دیگران را مورد قضاوت قرار دهید. نسبی‌گراها حتی نمی‌توانند نسبت به نژادپرستی بر مبنای اخلاق اعتراضی داشته باشند. این قضاوت که «آپارتاید اشتباه است» توسط شخصی که به غلط و درست باوری ندارد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ چه توجیهی برای مداخله در آپارتاید می‌تواند داشته باشد؟ مطمئناً حقوق بشر نمی‌تواند توجیهی باشد، چرا که چیزی به عنوان حق نمی‌تواند وجود داشته باشد. نسبی‌گرایی غایت حق انتخاب داشتن است چرا که انتخاب همه را قبول می‌کند حتی انتخاب نژادپرست شدن.

قاعده دوم: نسبی‌گراها نمی‌توانند در مورد مسئله شر چیزی بگویند

وجود شر در جهان یکی از عمده‌ترین نقدهایی است که متوجه استدلال‌های وجود خداوند است. استدلال آنها این است که اگر خدا قدرت مطلق دارد و خوبی مطلق است، پس نباید شر وجود داشته باشد. ولی از آنجایی که شر وجود دارد، یکی از این سه سناریو باید درست باشد: خدا قدرت مقابله با شر را ندارد، خدا خوب نیست و به مسئله شر کاری ندارد، یا خدا اصلاً وجود ندارد. البته برای اینکه هر یک از این استدلال‌ها را پیش ببرید، باید به شر باور داشته باشید، ولی نسبی‌گراها نمی‌توانند به وجود شر باور داشته باشند. در واقع هیچ چیز نمی‌تواند شر نامیده شود، چرا که با پذیرش وجود شر باید گونه‌ای از استاندارد اخلاقی را بپذیرید.

قاعده سوم: نسبی‌گراها نمی‌توانند کسی را سرزنش کنند یا تمجید کسی را بپذیرند

تمجید و سرزنش در نسبی‌گرایی کاملاً بی‌معنا خواهند بود، چرا که استاندارد اخلاقی که بتوانیم بر مبنای آن قضاوت کنیم که چه چیزی باید محکوم شود و چه چیزی مورد تمجید قرار گیرد وجود ندارد. بدون مطلق‌ها، هیچ چیزی نمی‌تواند به صورت مطلق بد، تراژیک یا مستوجب سرزنش باشد. هیچ چیزی هم به صورت مطلق خوب، قابل احترام یا مستحق تمجید نیست. همه این موارد در افق پوچی اخلاقی قرار می‌گیرند. آنهایی که ادعا می‌کنند نسبی‌گرا هستند در این مورد معمولاً عدم انسجام دارند (می‌خواهند مورد سرزنش قرار نگیرند ولی پذیرای تمجید هستند)، پس مواظب باشید!

قاعده چهارم: نسبی‌گراها نمی‌توانند ادعا کنند که چیزی ناعادلانه و غیرمنصفانه است

در نسبی‌گرایی، عدالت و انصاف دو مفهومی هستند که مطلقاً هیچ معنایی ندارند. اول اینکه این واژه‌ها خودشان معنایی نخواهند داشت؛ هر دو این واژه‌ها بر مساوات بر اساس استاندارد واقعی مبتنی بر اینکه چه چیزی درست است استوار هستند و همان طور که تا بدین جا چند بار گفتم، نسبی‌گراها نمی‌توانند به غلط و درست باوری داشته باشند. دوم اینکه چیزی به عنوان احساس گناه وجود ندارد. عدالت بر مجازات گناهکار یا خاطی دلالت دارد، و احساس گناه به سرزنش وابسته است، که همانطور که نشان دادم وجود ندارد!

قاعده پنجم: نسبی‌گراها نمی‌توانند اخلاق خود را بهبود ببخشند

با نسبی‌گرایی بهبود اخلاقی غیرممکن است. مطمئناً نسبی‌گراها می‌توانند اخلاق فردی خود را تغییر دهند، ولی هیچ گاه نمی‌توانند شخصی اخلاقی باشند. اصلاح اخلاقی به نوعی قاعده عینی برای عمل وابسته است. ولی این قاعده دقیقاً چیزی است که نسبی‌گراها انکارش می‌کنند. اگر راه بهتری وجود نداشته باشد، بهبودی هم نمیتواند وجود داشته باشد. علاوه بر این انگیزه‌ای هم برای بهبود وجود نخواهد داشت. نسبی‌گرایی انگیزه اخلاقی را که باعث می‌شود افراد از خود فراتر بروند از بین می‌برد چرا

که چیزی به عنوان فراتر برایشان وجود ندارد. چرا باید نقطه نظر اخلاقی ات را عوض کنی، اگر دیدگاه فعلی ات منافع شخصی ات را تأمین می کند و در حال حاضر احساس خوبی داری؟

قاعده ششم: نسبی گراها نمی توانند بحث معنادار اخلاقی داشته باشند

نسبی گرایی بحث در مورد اخلاق را بی معنا می کند. چیزی برای بحث کردن باقی نمی گذارد. بحث اخلاقی یعنی مقایسه مزایای یک دیدگاه با دیدگاهی دیگر تا متوجه بشویم کدام دیدگاه بهتر است. ولی اگر اخلاقیات کاملاً نسبی هستند و همه دیدگاهها به شکلی یکسان برابر هستند، در آن صورت هیچ یک از روش های فکر کردن بر دیگر روش ها برتری ندارد. در این صورت هیچ یک از مواضع اخلاقی را نمی توان ناکارآمد، غیرعقلانی، غیرقابل قبول یا حتی وحشیانه خواند. در واقع، اگر مناظره های اخلاقی تنها در صورتی که اخلاقیات عینی باشد معنادار باشد، آنگاه نسبی گرایی تنها می تواند در سکوت به حیات خود ادامه دهد. حتی نمی تواند بگوید «تحمیل اخلاق خود به دیگران اشتباه است».

قاعده هفتم: نسبی گراها نمی توانند رواداری و مدارا را ترویج کنند

در آخر، رواداری و مدارا در نسبی گرایی وجود ندارد، چرا که تعهد اخلاقی به رواداری این قواعد را نقض میکند. اصل رواداری اغلب به عنوان یکی از فضیلت های اصلی نسبی گرایی بررسی می شود. اخلاقیات فردی هستند، بنابراین باید نظرات متفاوت را به واسطه قضاوت نکردن رفتارها و منش آنها روا بداریم. ولی باید مشخص باشد که این اصل به واسطه تناقض ناکام می ماند. اگر قواعد اخلاقی وجود نداشته باشد، قاعده ای نمی تواند وجود داشته باشد که مدارا را به عنوان یک اصل اخلاقی طلب کند. در واقع، اگر هیچ مطلقیتی در اخلاق وجود نداشته باشد، اصلاً چرا باید مدارا کرد؟ اگر به نفع تان است و اخلاق فردی شما اجازه می دهد چرا اخلاق خود را به دیگران تحمیل نکنید؟ فقط اطمینان حاصل کنید در صورتی که می خواهید این کار را انجام دهید سکوت کنید.